

14 شهروند بهائی به حبس و جزای نقدی محکوم شدند



خبرگزاری هرانا

بیتا حقیقی و ساناز حکمت شعار، شهروندان بهائی توسط شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران هر یک به سه سال حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم شدند. دوازده متهم دیگر این پرونده به نام های مانی قلی نژاد، نگار دارابی، سام صمیمی، مهسا فتحی، سامیه قلی نژاد، مجیر صمیمی، انیس سنائی، افنامه نعمتیان، بصیر صمیمی، هنگامه علی پور، گلبن فلاح و نازنین گلی نیز هر کدام به پرداخت پنجاه میلیون تومان جزای نقدی محکوم شدند.

به گزارش خبرگزاری هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، چهارده شهروند بهائی توسط دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به تحمل حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم شدند. بر اساس حکمی که در روز پنجشنبه یازدهم آبان ماه، توسط شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان مازندران به ریاست الیاس شاکری صادر و به صورت شفاهی در شعبه سوم اجرای احکام به این شهروندان ابلاغ شده است، بیتا حقیقی و ساناز حکمت شعار هر کدام به تحمل سه سال حبس و پرداخت سی میلیون تومان جزای نقدی محکوم شدند. همچنین مانی قلی نژاد، نگار دارابی، سام صمیمی، مهسا فتحی، سامیه قلی

نژاد، مجیر صمیمی، انیس سنائی، افنامه نعمتیان، بصیر صمیمی، هنگامه علی پور، گلبن فلاح و نازنین گلی هر کدام بدل از تحمل دو سال و یک ماه حبس به پرداخت پنجاه میلیون تومان جزای نقدی محکوم شدند.

یک منبع مطلع در این خصوص به هرانا گفت: "حکم این شهروندان به وکیل آنها ابلاغ نشده و به صورت شفاهی در شعبه سوم اجرای احکام به آنها اعلام شده تا نتوانند اعاده دادرسی انجام دهند. همچنین به آنها پس از مراجعه به شعبه گفته شده هیچ وکیلی حق ورود به پرونده آنها را ندارد."

به گفته این منبع مطلع، "پیشتر نیز اجازه دیدن حکم بدوی به این شهروندان داده نشده بود. علاوه بر این، آنها باید طی ده روز آینده جزای نقدی خود را پرداخت کنند."

این شهروندان در خردادماه سال جاری، توسط دادگاه انقلاب قائم شهر به ریاست امین الدین فقیهان، مجموعاً به ۳۱ سال حبس و جزای محکوم شده بودند. همچنین تمام لوازمی که از این شهروندان بهائی در هنگام بازداشت توقیف شده بود، به نفع دولت مصادره شد.

جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات این شهروندان در تاریخ سوم تیرماه سال جاری برگزار شده بود.

مهسا فتحی متولد ۱۳۷۵، سامیه قلی نژاد متولد ۱۳۷۳، نگار دارابی متولد ۱۳۷۲، بصیر صمیمی متولد ۱۳۷۳ و هنگامه علیپور متولد ۱۳۷۴ شهروندان ساکن ساری، افنامه نعمتیان متولد ۱۳۵۰، مجیر صمیمی متولد ۱۳۸۲، مانی قلی نژاد متولد ۱۳۸۲، نازنین گلی متولد ۱۳۸۱، سام صمیمی متولد ۱۳۸۲، ساناز حکمت شعار متولد ۱۳۶۲، بیتا حقیقی متولد ۱۳۶۸ و گلبن فلاح متولد ۱۳۸۱ شهروندان ساکن قائمشهر و انیس سنایی متولد ۱۳۸۱ ساکن بابلسر روز چهارشنبه نهم شهریور سال گذشته توسط نیروهای امنیتی در قائمشهر بازداشت و طی ماه های بعد به مرور با تودیع قرار آزاد شدند.

همزمان با بازداشت این شهروندان اداره کل اطلاعات مازندران، با انتشار اطلاعیه ای ضمن تایید بازداشت این شهروندان، آنان را "هسته مرکزی سازمان جاسوسی" نامید و مدعی شد که دو تن از این شهروندان "در تشکیلات صهیونیستی بیت العدل مستقر در سرزمین های اشغالی آموزش دیده اند."

شهروندان بهائی در ایران از آزادی های مرتبط به باورهای دینی

محروم هستند، این محرومیت سیستماتیک در حالی است که طبق ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی هر شخصی حق دارد از آزادی دین و تغییر دین با اعتقاد و همچنین آزادی اظهار آن به طور فردی یا جمعی و به طور علنی یا در خفا برخوردار باشد.

بر اساس منابع غیررسمی در ایران بیش از سیصد هزار شهروند بهائی وجود دارد اما قانون اساسی ایران فقط اسلام، مسیحیت، یهودیت و زرتشتی گری را به رسمیت شناخته و مذهب بهائیان را به رسمیت نمی‌شناسد. به همین دلیل طی سالیان گذشته همواره حقوق بهائیان در ایران به صورت سیستماتیک نقض شده است.

اعدام دسته‌جمعی ۱۰ زن بهائی در چهل سال پیش در جمهوری اسلامی ایران



[چهل سال پیش ایران ده زن بهائی را اعدام کرد. امروز جامعه](#)

[جهانی کمپین «#داستان_ما_یکیست» \(OurStoryIsOne#\) را راه اندازی میکند و برای دریافت آثار هنری به مناسبت بزرگداشت این زنان و اصل برابری فراخوان میدهد.](#)

کمپین جهانی به یاد این زنان و در حمایت از برابری جنسیتی در ایران فراخوان عمومی

ژنو - (۱۵ مه ۲۰۲۳) ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۲ - روز ۱۸ ژوئن ۲۰۲۳ (۲۸ خرداد ۱۴۰۲) چهلمین سالگرد اعدام ۱۰ زن بهائی در شیراز است که در یک شب توسط جمهوری اسلامی در میدان چوگان شیراز به دار آویخته شدند. جرم آنها انکار نکردن باور به آئینی بود که اصل برابری جنسیتی - که در ایران وجود ندارد و جرم‌انگاری می‌شود - و همچنین وحدت، عدالت و راستگویی را ترویج می‌کند.

در تلاشی بی‌رحمانه برای وادار کردن این زنان به انکار باورشان، آنها را یکی بعد از دیگری و در حالی که مجبور به تماشای اعدام دیگر زنان بودند به دار آویختند. یکی از آنها تنها ۱۷ سال داشت و بیشتر آنها بیست و چند سال سن داشتند. این رویداد تکان‌دهنده و اقدام وحشیانهٔ حکومت ایران با بهت و خشم گروه‌های حقوق بشر و شهروندان عادی در سراسر جهان مواجه شد.

رهبران جهان در آن زمان [موجی از درخواستها](#) را برای آزادی زنان و مردان بهائی که محکوم به اعدام شده بودند به راه انداختند. اما این تلاش‌ها نتیجه‌ای نداد.

جامعهٔ جهانی بهائی اکنون یک کمپین جهانی با عنوان «#داستان_ما_یکیست» (OurStoryIsOne#) راه‌اندازی می‌کند که هدفش گرامیداشت این زنان اعدامی و تلاش دیرینهٔ زنان ایرانی از هر عقیده و پیشینه‌ای برای تحقق برابری جنسیتی در دهه‌های گذشته است، تلاشی که تا به امروز ادامه دارد.

سیمین فهندژ، نمایندهٔ جامعهٔ جهانی بهائی در سازمان ملل در ژنو می‌گوید: «داستان این ۱۰ زن بهائی به پایان نرسیده است. اعدام آنها فصلی از داستان ادامه‌دار استقامت و فداکاری زنان ایرانی در مسیر برابری است. امروز در خون و اشک و زخم هزاران زن جوان در ایران که خواهان تحقق برابری‌اند، می‌توان طنین

بی‌عدالتی وارد شده بر ۱۰ زن شیراز را دید که مرگ دلخراشان زندگی بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است. ما امروز شاهد همان روحیه و همان انتخاب از سوی مردم به ویژه زنان هستیم: دفاع از اصول عدالت و برابری با نهایت تلاش. امروز زنان ایران هر چند مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند و زندانی می‌شوند -درست مانند زنان پیش از خود- با شهامت و شجاعت انتخاب کرده‌اند تا برای زندگی در ایرانی آباد و دادگستر کوشا باشند.»

در برخی موارد، علت دستگیری زنان بهائی اعدام شده برگزاری کلاسهای تعلیم و تربیت اخلاقی برای کودکان دختر و پسر بود. بهائیان ایران از قرن نوزدهم میلادی با تلاشهایی در سطوح مختلف، از جمله تأسیس مدارس دخترانه برای ترویج برابری جنسیتی کوشش کرده‌اند. پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷)، بهائیان به ویژه به دلیل ترویج برابری کامل زنان و مردان، که به زنان اجازه می‌داد در تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی شرکت کنند و به اجتماعاتی که مردان در آن حضور داشتند بپیوندند، مورد هدف قرار گرفتند.

خانم فهندژ افزود: «جامعهٔ بهائی ایران همواره خواستار مشارکت همه‌جانبهٔ زنان در تمامی عرصه‌های حیات اجتماع از جمله در فرآیندهای تصمیم‌گیری بوده و هزینهٔ سنگینی برای آن پرداخته است. جامعهٔ بهائی با تحمل بیش از ۴۰ سال آزار و اذیت سیستماتیک، که متأسفانه اکنون دامن هم‌ایرانیان را گرفته است، و با وجود عواقب بسیار زیادی که برایش داشته، بر حق خود برای خدمت به ایران که برای بهائیان سرزمینی مقدس است از طریق ترویج اصولی مانند برابری جنسیتی، عدالت و دسترسی به آموزش و پرورش، پافشاری کرده است.»

پس از اعدام این ۱۰ زن و طی چهار دهه پس از آن، صدها زن بهائی دیگر مورد آزار و اذیت شدید قرار گرفته‌اند و هم به عنوان زن و هم به عنوان بهائی با تبعیض مضاعف مواجه شده‌اند. پس از انقلاب، زنان بهائی که در مناصب برجستهٔ اجتماعی به کشور خدمت می‌کردند، از مشاغل خود اخراج گشتند و دستگیر، زندانی، شکنجه و یا اعدام شدند. آنهایی که از این وقایع جان به در بردند از ورود به دانشگاه‌ها، مشاغل دولتی و تقریباً تمام جنبه‌های حیات اجتماعی محروم شدند.

جامعهٔ جهانی بهائی اکنون در بزرگداشت ۱۰ زن شیراز و آرمان

عدالت و برابری که آنان جان خود را برای آن فدا کردند از مردمان جهان، هنرمندان، موسیقیدانان، فیلمسازان و سایر فعالان در زمینه‌های مختلف هنری دعوت می‌کند تا یاد آنان را گرامی بدارند. مشارکت‌ها می‌تواند در قالب ترانه‌هایی دربارهٔ این ۱۰ زن، ویدئوهای کوتاه دربارهٔ زندگی آنها، خاطره‌ای از این زنان، هنرهای گرافیکی، آثار نوشتاری یا پست‌هایی در شبکه‌های اجتماعی، نشست‌های عمومی و جلسات یادبود باشد تا از تلاش‌های بلندمدت برای برابری جنسیتی در ایران تمجید شود.

این کمپین در ماه ژوئن (خرداد) آغاز می‌شود و برای یک سال ادامه دارد، اما دورهٔ فشردهٔ آن از اول ماه ژوئن (۱۱ خرداد) آغاز و تا چهلمین سالگرد اعدام این ۱۰ زن در روز ۱۸ ژوئن (۲۸ خرداد) ادامه خواهد یافت.

خانم فهندژ افزود: «ایرانیان در جستجوی عدالت اجتماعی، بیشتر و بیشتر با هم متحد می‌شوند و امروز بر روی برابری زنان و مردان به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی کشورشان تمرکز کرده‌اند. ما امیدواریم در کنار هم بتوانیم نه تنها یاد ۱۰ زن شیراز بلکه تمامی زنانی را که در سراسر ایران اصل برابری زنان و مردان را ارج می‌نهند و با استقامتشان در برابر ظلم به ساختن آینده‌ای بهتر برای کشور کمک کرده‌اند گرامی داریم.»

«بیایید در کنار هم بایستیم و بگذاریم تجارب مشترکمان از استقامت و تلاش‌ها و فداکاری‌های جمعی‌مان برای ایران ما را متحد کند و نشان دهیم که فارغ از هر دین و پیشینه، به طور جدایی‌ناپذیری به هم پیوند خورده‌ایم. امیدواریم یادبود اعدام این ۱۰ زن، سبب روشنگری و تقویت گفتگوها دربارهٔ عدالت و برابری جنسیتی در ایران شود. داستان ما یکی است و تا تحقق آرمان‌های مشترکمان صداها یمان را بلند می‌کنیم.»

اطلاعات بیشتر در مورد اعدام این ده زن و شرح مختصری از زندگی هر یک از آنها در این مقاله در سایت جامعه جهانی بهائی قابل دسترسی است.

برگرفته از سرویس خبری جامعه بهائی - جامعه جهانی بهائی

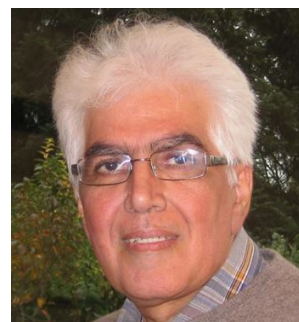
[/https://news.persian-bahai.org](https://news.persian-bahai.org)

جای بهائیان در رستاخیز نوین ایران خالی است!

فاضل غیبی

و نه تنها جای بهائیان، بلکه جای دیگر پیروان ادیان و اقوام ایرانی، از آذری تا ترکمن و از گیلک تا لُر نیز، در پهنه رستاخیز «زن زندگی آزادی» خالی می‌نماید، تا ویژگی رنگین کمانی ایران جلو و جایگاه شایسته خود را بیابد. این در حالی است که با وجود بیزاری اکثریت قاطع ایرانیان از جریان دو چهره «چپ اسلامی»، هنوز هم «رسوبات ذهنی» این جریان را در گفتار و کردار بسیاری شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌توان بازشناخت. طرفه آنکه، این «شخصیت‌ها» بعضاً مدعی رهبری خیزش مهسا هستند و کماکان در رسانه‌ها میدان‌داری نیز می‌کنند! علت آن است که چپ اسلامی نه تنها در تمامی طول سد گذشته با استفاده از ناتوانی خودآگاهی ملی ایرانی در زوایای پنهان و پیدای جامعه ایران ریشه دوانیده، بلکه توانسته است تا از یکسو «هویت ملی» را به تصویری مخدوش از دوران پیش از اسلام فروبکاهد و از سوی دیگر کوشش‌های ایرانیان در دو سد گذشته را برای بازیافت هویتی نوین به کلی نادیده بگیرد.

اما مجموعاً این کوشش‌ها، از یکسو در راستای رهایی از اسلام و از سوی دیگر دیگر برای جبران عقبماندگی ایران، در تداوم منطقی خود به رستاخیز زن، زندگی، آزادی انجامیده است. بنابراین «هویت ملی ایرانی» نه تنها بر پای سرگذشت نیاکان ما در دوران باستان استوار است، بلکه ایرانیان بخش مهم‌تر آن را در طول دو سد پیش



رقم زدند، که در طول آنها می‌کوشیدند تا از یکسو ایران را از سلطه آخوند رهایی بخشند و از سوی دیگر کشوری نکبت‌زده را نوسازی کنند.

غلبه بر برهوت فکری که چپ اسلامی با استفاده از ناتوانی هویت ملی بر جامعه ایران تحمیل کرده کاری بس سترگ است که پس از گذار از رژیم جهل و جنایت کارزار آموزشی بزرگی را می‌طلبد. اما در این روزها دستکم باید نشان داد که تبلیغات رژیم اسلامی مبنی بر اینکه رستاخیز نوین ایران «جعلی» و «وارداتی» است بی‌پایه است و خیزش «زن، زندگی، آزادی» نه تنها نتیجه توطئه عوامل و رسانه‌های خارجی نیست، بلکه از درون جامعه ایران و بر بستر فرهنگ آفرینند ایرانی به ویژه در دوران معاصر برشکفته است.

این نخستین بار نیست که چپ اسلامی بر خیزش ایرانیان می‌تازد، بلکه در سد گذشته نیز همواره چندان بر همه‌گونه جریان غیر اسلامی و روشنگرانه تاخته، که از آنها در برخی موارد حتی نشانه‌ای نیز بر جای نمانده است. نمونه‌وار، امروزه از جریان «باهماد آزادگان» حتی خاطره‌ای نیز در یادها باقی نیست؛ جریانی که در راه گسترش روشنگری‌های احمد کسروی می‌کوشید و در دو دهه بیست و سی سد گذشته، از پایگاه اجتماعی بسیار گسترده‌ای به ویژه در ادارات دولتی برخوردار بود و از خردگرایی و «حق زنان به کشف حجاب و طلاق» دفاع می‌کرد.

فراتر از این بهائیان به عنوان یک «فرقه دینی» که آرا و رفتارشان کوچک‌ترین خطری متوجه رژیم نمی‌کند، نه تنها همچنان مورد پیگرد و آزار همه‌جانبه قرار دارند، بلکه در ماه‌های اخیر به موازات اوجگیری رستاخیز نوین ایران آماج حملات باز هم شدیدتری قرار گرفته‌اند! به راستی در این وضعیت که رژیم ایستاده در لب پرتگاه نابودی از سرکوب نیروهای برانداز ناتوان است، بهائیان رانده شده به حاشیه جامعه چه خطری را متوجه رژیم می‌کنند؟

راز ناگفته مانده این است که ملایان نه از بهائیان، بلکه از افکار منسوب به آنان هراس دارند. آخوندها، بر خلاف اغلب ما، دوست و دشمنان ذاتی خود را به خوبی می‌شناسند و در کوشش برای بازگشت به دوران قدرقدرتی خود در عهد قاجار، بابیان و سپس بهائیان را به درستی به عنوان آغازگران «فتنه» براندازی حکومت آخوندی می‌شناسند. آخوندها به خوبی می‌دانند، هرچند که امروزه در

ایران «بابی» یافت نمی‌شود، اما همین 170 سال پیش خیزشی که «بابیگری» نام گرفت، میرفت تا رستاخیز «زن، زندگی، آزادی» را به پیروزی برساند و اگر چنین می‌شد، دیگر هیچ مانعی برای ورود ایران به تمدن نوین جهانی وجود نمی‌داشت!

امروزه شاید دیگر باورپذیر نباشد اما در دوران تسلط بی‌چون و چرای ملایان بر جامعه ایران دغدغه محمدعلی شیرازی (سید باب) و جوانان پیرو او رهایی زنان ایران از یوغ بردگی اسلامی بود و چنان‌که امروزه می‌دانیم زرین‌تاج (طاهره) نه تنها از نخستین گروندگان به باب بود، بلکه رهبری دوگانه این خیزش را نیز بر عهده گرفته بود، چنان‌که در همان اوان در کربلا (!) حجاب از چهره برگرفت و در ماه محرم با یارانش جام رنگین می‌پوشیدند و به شادی پایکوبی می‌کردند.

بابیان «زندگی» را چندان ارج می‌نهادند که حتی کتک زدن کودکان را نیز بر نمی‌تافتند و بزرگ‌ترین مجازاتی که می‌شناختند محرومیت از هم‌وابگی با همسر بود! آنان انسان ایرانی لهیده در مفاک شیعه‌گری را با اعلام نسبی بودن اعتقادات برکشیدند و در «بدشت»، گروهی طلبه‌های پیشین نسخ و فسخ اسلام را پذیرفتند. تا آن زمان فقه شیعی به عنوان «سنت لایتغیر الهی» جامعه ایران را به خفقان دچار کرده بود اما بابیان با طرح این‌که اعتقادات و موازین دینی زمان‌دار و نسبی هستند، ضربه‌ای جانکاه و جبران‌ناپذیر بر ادعای واهی «ابدی» و «تغییرناپذیر» بودن اسلام وارد آوردند. تنها با چنین شعارهای روشن و رهایی‌بخشی ممکن بود که ایرانیان «بی‌آنکه سطری از نوشته‌های باب را خوانده باشند»، در چهار گوشه ایران و در شهر و روستا به خیزش درآیند. و در نهایت در جامعه‌ای که ملایان چندان دشمن «آزادی» بودند که آن را «کلمه قبیحه» می‌خواندند، پیروان جریان بابی ندا در دادند که: «راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانایی جوشیده از آن بیاشامید.»

رستاخیز بابی در پیامد تقارن تاریخی نامیمونی از پیشرفت بازماند و تیراندازی چند جوان خام به شاه، باعث شد تا بابی‌کشی با پشتیبانی حکومتی در درازای نیم قرن به اهرم قدرت یا بی ملایان بدل گردد. با این‌همه پاسداران جهل و جنایت بدین سبب نتوانستند نشانه‌های این رستاخیز را از میان ببرند، که جریان بابی نه تنها شعارها و آرزوهایی را بیان، بلکه پرسشی را مطرح می‌کرد که تا به امروز نیز پاسخ خود را می‌جوید: آیا ایرانی با هر ویژگی قومی و اعتقادی و آیینی و... بر مبنای ایرانی بودن خویش در میهن خود از

وارداتی بخوانند. وانگهی ایران آینده چهره‌ای کاملاً متفاوت از امروز خواهد داشت و لاجرم بجاست که از همین امروز ایران‌دوستان از هر گروه و پیرو هر اندیشه‌ای به برآمدن آن یاری رسانند.

در اخبار آمده بود که: «یهودیان آمریکایی سازمان «حمایت از زن، زندگی، آزادی» تأسیس کردند.» 19 بنیان‌گذار سرشناس این سازمان در بیانیه‌ای اعلام کردند، «دین و تاریخ» آنان را فراخوانده است تا در کنار مردم ایران، که جان خود را برای رسیدن به آزادی در خطر انداخته‌اند، بایستند.

پشتیبانی فعالان^۱ چند صد هزار بهائی ایرانی در سراسر دنیا نیز بیشک به رستاخیز نوین ایران کمک شایانی خواهد بود.

چرا ملاها کمر به نابودی بهائیان بسته‌اند؟



فاضل غیبی

چرا پس از چهار دهه بهائیان همچنان
 آماج حملات وحشیانه حکومت اسلامی
 هستند؟ آیا حکومتی که توانست به
 آسانی گروه‌های بزرگ مخالف خود از
 مجاهد و فدایی تا توده‌ای و ملی‌گرا
 را در مقابل چشمان حیرت‌زد جهانیان
 نابود کند، چرا نمی‌تواند بهائیان را
 که در حاشیه جامعه از هرگونه کنشی ابا دارند، حذف



کند؟

البته باید پذیرفت که ملاها در پی حذف اقلیت بهائی
 ناموفق نبوده‌اند، نخست آنکه توانستند با یورش بر
 جان و مال آنان اکثریت‌شان را از کشور برانند.
 واقعاً نیز از کسی که کرامت انسانی او چنان
 پایمال شود که سیاست رسمی او را «نجس» بدانند،
 نمی‌توان انتظار داشت که میهن خود را ترک نکند.
 دیگر آنکه ملایان کوشیدند با به حاشیه راندن
 بهائیان، رابط آنان با جامعه را تا حد زیادی
 قطع کنند.

اگر تصور کنیم که در آستانه انقلاب اسلامی، در

تهران چهار میلیونی، دستکم 200 هزار بهائی در کنار دیگر اقلیت‌های دینی زندگی می‌کردند، روشن می‌شود که رابطه و داد و ستد انسانی و فرهنگی چه ابعاد گسترده‌ای داشت و موفقیت حاکمان اسلامی در این بود که با حذف اقلیت‌های مذهبی از فضای اجتماعی ایران توانستند سخیف‌ترین تبلیغات بر علیه آنان را، در میان امت گسترش دهند، تا با حذف دگراندیشی در جامعه ایران هر نوع جایگزینی را برای تاریک‌اندیشی خود از میان بردارند و بدین ترفند برای حکومت جرم و جنایت خود زمان بخرند. ملایان در مورد بهائیان از این هم فراتر رفته، با استفاده از تجربیات «حتیه» و سواستفاده از سهل‌انگاری بهائیان، به شبیه‌سازی بهائیت با اسلام دست زدند و بهائیت را در نگاه اکثر ایرانیان به فرقه‌ای با اعتقادات و عبادات شبه‌اسلامی فروکاستند، تا بر زمین نفرت فزایند ایرانیان از اسلام، دگراندیشی بهائی را مخدوش نمایند

درحالی‌که روشن است هر گروهی چه مذهبی و چه غیرمذهبی بنا به هویتی مشخص شکل یافته و در تبلور اجتماعی دستکم برای حفظ هویت و بقای خود، از منافع و خواسته‌هایی برخوردار است. تفاوت مجامع دینی با احزاب سیاسی در این است که آنها (به استثنای اسلام که دینی سیاسی است) هویت خود را نه بر خواسته‌های سیاسی، بلکه بیشتر بر اشتراک آرزو و همبستگی فرهنگی استوار می‌کنند.

درست در راستای تحقق جدایی دین و دولت لازم است که جریان‌ات دینی ایرانی نیز به گفتگوی اجتماعی دامن زنند، تا به ایران‌دوستان کمک کنند خود را از سلطه یک بعدی ایدئولوژی چپ اسلامی برهانند. در اینجا با نگاهی کوتاه به خواسته‌های اصلی اجتماعی و سیاسی بهائیان، گامی نخست در این راستا برداشته می‌شود.

رویدادهای سد گذشته به میهن‌دوستان ایرانی نشان داده است که صرفاً طرح خواسته‌ها و شعارهایی برای جلب افکار و یا نیل به اهداف تبلیغی، کمکی به بهبود اوضاع و پیشرفت جامعه نمی‌کند و پس از

«تغییر رژیم»، بدون زیربنای اجتماعی آگاه و مسئولیت‌پذیر، دیری نخواهد پایید که خودکامگی به اشکال گوناگون بازتولید می‌گردد.

پیشنهادهای بهائیان برای بهبود اوضاع کشور در واقع همان موازین و آموزه‌هایی است که پیروان این نهضت دینی در یک قرن و نیم گذشته بدان باور داشته و با صمیمیت و استقامت برای تحقق آن در برابر سخت‌ترین حملات نیروهای واپسگرا پافشاری کرده‌اند و همین پافشاری علت اصلی فشارهای وارده بر آنان بوده است.

مهم‌ترین خواسته بهائیان بهبود سلامت اخلاقی جامعه است. زمین این تحول نیز چنین فراهم می‌آید که عقاید و باورهای دینی امری خصوصی شناخته شوند و هم گروه‌های اجتماعی، از مذهبی تا سیاسی، بدون امتیاز خاص یا تبعیضی در برابر قانون برابر باشند. بدین سبب نیز تحقق جدایی دین و دولت از نیازهای مبرم جامعه ایران است و این جدایی باید بنا به موازین قانونی تضمین گردد تا شخصیت‌های اجتماعی و مسئولان سیاسی به جای کوشش برای تحقق باورهای مذهبی و خواسته‌های ایدئولوژیک، تنها منافع ملی و بهبود واقعی ایران را در نظر داشته باشند.

برخلاف تصور شایع، جوامع دینی نه بر مدار عقاید مذهبی، بلکه بر اشتراک هویت و آرزو استوارند؛ هیچ دو فردی را نمی‌توان یافت که از باورهای یکسان برخوردار باشند، زیرا باورها بر خلاف گزاره‌های علمی، از احساسات و وابستگی‌های عاطفی برمی‌آیند و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی بیشتر از خردورزی ناشی می‌شوند.

در واقع نیز راهکارها و تدابیر برای بهبود اوضاع اجتماعی و سیاسی تنها با تکیه بر خردورزی و دوری از غوغاگری عملی است و از آنجا که خردورزی و مسالمت‌جویی همزاد یکدیگرند، تنها با مسالمت‌جویی و مهرورزی می‌توان به پیشرفت اجتماعی دست یافت.

برعکس، با خشونت، خونریزی و پرخاشگری دستاوردهای موجود نیز از میان خواهد رفت و جامعه به جولانگاه زورمندان و زرسالاران بدل می‌گردد.

بنا بر این پیش‌شرط هرگونه پیشرفت و بهبود، «سلامت اخلاقی» بر پایِ راستی در گفتار و درستی در رفتار است، تا آن حد که در دوران سلطه ظلمت، راستی گفتار و درستی رفتار را ویژگی انقلابی دانسته‌اند. بدین سبب در دیدگاه بهائی، کوشش در راه پرورش و آموزش مدرن مهم‌ترین و میهن‌دوستانه‌ترین خدماتها است. در این میان پرورش به رفتار نیک ارزشمندتر از آموزش است و از آنجا که در درجه نخست مادران پرورند، آیندگان هستند، هرچه جایگاه زنان والاتر و آگاهی آنان بالاتر باشد، درهای آینده‌ای بهتر به روی جامعه گشوده خواهد بود.

بزرگ‌ترین سرمایه جوامع پیشرفته شهروندانی آگاه، مسئولیت‌پذیر و قانون‌مدار است و رشد چنین شهروندانی فقط در جامعه‌ای برخوردار از امنیت حقوقی و آزادی‌های خدشه‌ناپذیر میسر است. بدین سبب تضمین حقوق شهروندی چنان‌که در کشورهای پیشرفته تحقق یافته و نظارت نهادهای مستقل بر رعایت آن، نمایانگر رشد مدنی و سلامت اجتماعی است. برای تحقق چنین زیربنایی، به قراردادی اجتماعی به صورت «قانون اساسی» نیاز است، که هم شهروندان و نهادهای کشوری بدان پایبند باشند.

واقعیت این است که جوامع پیشرفته امروز در سده‌های پیش گام در راه پیشرفت گذاشته، در علم و هنر از دیگر جهانیان پیشی گرفتند. از اینرو شایسته است که از آنچه آنان دارند و به کار ما می‌آید بیاموزیم. از سوی دیگر ایران بر گذشته‌ای سرافراز می‌نگرد و در طول هزاره‌ها تکامل فرهنگ شهرنشینی به گوه‌های اخلاقی و انسانی بسیاری دست یافته که با بازیافت آنها پرورش شهروندانی با ویژگی‌های مدرن آسان‌تر خواهد بود.

بزرگ‌ترین دستاورد بشریت شیوه کشورداری دمکراتیک

است که در سه سد گذشته به وسیله بزرگترین اندیشمندان در جوانب گوناگون با هماهنگی دانش و خرد فزاینده تکامل یافته است. دموکراسی تنها نظام سیاسی - اجتماعی است که در سایه آن جامعه به امنیت، رفاه و شکوفایی دست می‌یابد. تفکیک قوای سه‌گانه و تضمین استقلال قوه قضاییه از جمله ویژگی‌های دموکراسی است، که بنیان آن بر مشارکت مسئولان شهروندان استوار است.

امتیاز بزرگ دموکراسی این است که با تحقق خودگردانی دموکراتیک در همه سطوح به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی پایان می‌دهد، همچنان‌که در سیاست خارجی نیز از راه دوستی و داد و ستد با همه دیگر ملت‌ها راه پیشرفت همه‌جانبه کشور فراهم می‌شود.

آرزوی مشترک بهائیان تحقق وحدت بشر و همزیستی مسالمت‌آمیز در سراسر گیتی است و تحقق این آرزوی دیرپا نیز در گرو یگانگی انسان و رای گوناگونی فرهنگی و گسترش دموکراسی در سراسر دنیا است؛ زیرا تنها کشورهای دموکراتیک می‌توانند در خدمت شهروندان به صلح پایدار میان خود دست یابند.

اما تا نیل به این هدف والا، منافع اقتصادی روابط میان کشورها را تعیین می‌کنند و بنا براین ایران به حکومتی نیاز دارد که با استفاده خردمندانه از منابع مادی و معنوی خود به شتاب بر عقبماندگی ناشایست کنونی غلبه نماید. وانگهی مادامی که دنیا از کشورهای تشکیل شده است، خدمت به جامعه بشری تنها در چهارچوب ملی ممکن است و بدین سبب نیز خدمت به منافع ملی باید والاترین وظیفه هر ایرانی در هر مقام و مسئولیت شناخته شود.

تاریخ سه سد گذشته نشان داده است که منافع اقتصادی از یکسو به شدیدترین برخوردها در سطح کشوری و جهانی انجامیده و از سوی دیگر رشد «اقتصاد آزاد» و استفاده از ابتکارات فردی و پیشرفت علم و فن، امنیت و رفاه ستایش‌انگیزی را برای بخش بزرگی از بشریت فراهم ساخته است. بدین

سبب هماهنگی انباشت سرمایه به هدف سرمایه‌گذاری تولیدی با تأمین رفاه هرچه بهتر برای زحمتکشان بزرگ‌ترین هدف هر حکومت ملی است که با تکیه بر زمین^۱ سیستم آموزشی پیشرفته و حفظ محیط زیست، سرزمین سرشار از مواهب ایران را به پاره‌ای از بهشت بدل خواهد کرد. بهاییان به چنین آیند^۲ درخشانی برای ایران باور دارند و همچون گذشته از هیچ‌گونه همکاری و کوشش برای نیل به آن فروگذار نخواهند کرد.

بر این بنیان و به ویژه با توجه به پیامدهای سقوط فرهنگی ایران، نه تنها بازسازی اعتماد ملی، بلکه کوشش فرهیختگان در راستای بهبود اخلاق اجتماعی و گسترش قانونمداری باید از اهداف فوری «رستاخیزی فرهنگی» به شمار آید، تا در مدتی کوتاه جامع^۳ ایران در خانواد^۴ جهانی به هویتی سرافراز دست یابد و به پیشرفت دانش و هنر به جایگاه شایسته^۵ خود به عنوان یکی از مهدهای تمدن بشری بازگردد.

در عین حال فراتر از تأمین حقوق و آزادی‌های فردی، باید تدابیری اندیشیده شود که برای همیشه از بازگشت خودکامگی به میهن‌مان پیشگیری گردد. بر این مبنا در پیریزی حکومت آیند^۶ ایران نمی‌توان از هیچ‌گونه نهادی که به ثبات اجتماعی و دوام دمکراسی کمک می‌کند چشم‌پوشی کرد. برای نیل به این هدف نیز نمی‌توان دستاوردهای تاریخی گذشتگان را نادیده گرفت. دو دستاورد بزرگ ایرانیان در درازای تکامل شهرنشینی یکی «خودگردانی ایالتی» است و دیگر «پادشاهی انتخابی» به عنوان نماد یکپارچگی ملی. اولی را می‌توان پیش‌درآمد دمکراسی دانست و دومی را نماد رایزنی خردمندان^۷.

از این‌رو به هدف تأمین ثبات سیاسی ضروری می‌نماید که نظام حکومتی آینده بر دو پای^۸ «شایسته‌سالاری سیاسی» و «نخبه‌پروری فرهنگی» استوار گردد؛ بدین صورت که:

(1) با انتخابات دمکراتیک، شایسته‌ترین افراد در

«مجلس ملی» گرد آیند و بعنوان نمایندگان ملت با انتخاب شایسته‌ترین شخصیت به ریاست قو^ا مجریه، سرنوشت سیاسی کشور را در چهارچوب «دمکراسی پارلمانی» به شکل انحصاری در دست گیرند.

2) بدین هدف که خردورزی بر جامعه حاکم گردد، «مجلس مهان» با شرکت بزرگان دانش و هنر برگزیده شود تا به عنوان وجدان آگاه جامعه با خرد جمعی برای غلبه بر نارسایی‌ها رایزنی کند. بدین تدبیر هم از خدشه‌دار گشتن دمکراسی از سوی صاحبان زر و زور پیشگیری خواهد شد و هم سرانجام، روشنفکری و خردمندی در کانون زندگی ایرانیان جای خواهد گرفت. مجلس مهان از میان خود شایسته‌ترین فرد را به عنوان «پادشاه» برمی‌گزیند که وظیف^ه خطیر پاسداری از شوکت تاریخی و همبستگی ملی بر عهد^ه او خواهد بود.

استواری این دو پایه پشتوان^ه ثبات دمکراتیک و رشد جامعه به سوی بازیافت هویتی سرافراز و پیشرفته خواهد بود.

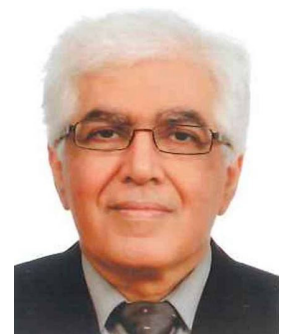
با روشن شدن خواسته‌ها و آرزوهای بهائیان، می‌توان انتظار داشت که دیگر گروه‌های اجتماعی به ویژه پیروان دین‌های ایرانی و جریان‌ات فرهنگی نیز پیشنهادها و آرزوهای خود را برای ایران آینده بیان کنند تا اشتراک آرزو در میان ایران‌دوستان به همبستگی و همگامی دامن زند.

فلسفه سیاسی ازلیان و بهائیان

(بخش دوم)



فاضل غیبی



برای آشنایی با فلسفه سیاسی هر گروهی باید به آن بعنوان گروهی اجتماعی نگریست. علوم اجتماعی، گروه‌های دینی را نیز نه جمعی با باورهای مشترک، بلکه مانند هر گروه اجتماعی یا سیاسی دیگری، برخوردار از «هویت فرهنگی» مشترک می‌داند.

این ویژگی باید در مورد گروه‌ها و جریانات مذهبی مورد تأکید قرار گیرد، زیرا هیچ دو نفری از تصورات و باورهای یکسان در مورد مقولات دینی (مانند خدا) برخوردار نیستند. بنابراین وابستگان به هر گروه اجتماعی بیش از آنکه به باورهای مشترک پایبند باشند، در جریان مزبور بالیده‌اند و به هویت مشترک و همبستگی ناشی از آن تکیه دارند.

در بخش نخست دیدیم که گروه کوچک «ازلیان» با رهایی از اسلام، توانستند هم نوآوری‌های سیدباب را دریابند و هم افکار برخاسته از دنیای پیشرفته را اقتباس کنند. از این راه به نخبگانی بدل شدند و تأثیری شگرف بر روند بیداری ایرانیان و نوسازی کشور گذاشتند.

شگرد موفق آنان پنهانکاری و اسلام‌نمایی بود؛ بدین دو وسیله توانستند تا بالاترین مراتب در قشر ملایان نفوذ کنند. اما مشکل «تقیه» این بود که پس از انقلاب مشروطه، با افشای هویت نامداران ازلی، دیگر فعالیت در میان ملایان ممکن نبود. شمار شخصیت‌های

ازلی در دربار نیز پس از شهریور 20 کاهش یافت. بدین سبب ایران زیر فشار «روشنفکری چپ اسلامی» چنان عقب نشست که بدین لحاظ در مقایسه با دوران مشروطه «صد سال عقب‌تر» بود. (1)

نخستین شاخص عقب‌ماندگی آن که در دوران محمدرضا شاه، نه تنها از سوی «روشنفکران» کوششی برای پیشبرد رفرم‌های اجتماعی نمی‌شد، بلکه اقدامات مترقی (مانند افزایش حقوق زنان و برابری حقوقی هم‌شهروندان...) فرامینی دلخواه برای حفظ قدرت «دستگاه» تلقی می‌شد. زیرا که سرچشمه فکری آنها آشکار نبود و مانند کشورهای پیشرفته از توافق اجتماعی برنمی‌خاستند.

شاخص دیگر، کوشش شاهان پهلوی برای بزرگداشت ایران باستان بود. پس از نشر کتاب دورانساز «تاریخ ایران باستان» نگارش حسن پیرنیا (نخستین نخست‌وزیر مشروطه)، در دوران رضا شاه کوشش برای بزرگداشت ایران پیش از اسلام، از جلوه‌ای پویا و سرافراز برخوردار شد. اما در دوران محمدرضا شاه چنین کوششی از سوی دربار و دولتمردانی «اسلام‌پناه»، رفته رفته به مضحک‌ای بدل گشت.

در بخش نخست اشاره شد، که تیراندازی بابیان به ناصرالدین‌شاه برای او چنان وحشت‌انگیز و ساچمه‌های بجا مانده در گردن او، چنان دردناک بود، که تا پایان عمر از هیچ چیز به اندازه لفظ بابی به خشم نمی‌آمد. (2)

دریافتیم که با رویکرد سیدباب به دربار، بابیت از ویژگی یگانه‌ای برخوردار گشت و آن پشتیبانی از حکومت سیاسی در برابر قدرت ملایان بود. با گرویدن اکثریت قاطع بابیان به بهائیت، پیشوای آنان حسین‌علی نوری «بهاء‌الله»، بر خلاف ازلیان، خط مشی سیدباب را ادامه و تکامل بخشید و همین به شکاف اصلی میان دو جناح «بابی» دامن زد. شاهد آنکه، میرزا آقاخان کرمانی از اسلامبول به عکّا نزد بهاء‌الله رفت، تا او را به پشتیبانی از «سیدجمال» فراخواند و چون پاسخ منفی گرفت، کتابی در ردّ بهائیت نوشت.

به هر رو، در نوشتارهای بهائی برای پشتیبانی از حکومت سیاسی دلایل بسیاری بیان شده است. بدین مضمون که قدرت حکومت ذاتاً بر پشتیبانی ملت استوار است و حکومت برای کسب و حفظ آن ناچار است در تأمین امنیت و رفاه «رعیت» بکوشد. منفعت حکومت، در خدمت به ملت است و اگر بیداد کند، از ناآگاهی بر منافع قدرت خویش چنین

می‌کند. بنا براین باید روشنگری کرد، تا حکومت اقتدار خود را نه در رفتار سرکوبگرانه، بلکه در «رعیت‌پروری» بجوید. برعکس، پای قدرت ملایان ذاتاً بر فقر مادی و معنوی امت استوار است و آنان برای حفظ نفوذ خود ناچار به جلوگیری از هر گام پیشرفت‌طلبانه هستند.

جاذبه دیگر بهائیان دفاع از ایرانیت در دورانی بود، که اسلام‌زدگی سرپای جامعه را درمی‌نوردید:

«... أني أريد أن أكون مثل هؤلاء الذين هم في الجنة»
 «(عبد البها)». «أنا أريد أن أكون مثل هؤلاء الذين هم في الجنة»

بدین معنی بهائیت تنها جریانی بود که در ظلمت سلطهٔ ملایان، می‌توانست ایران‌دوستانی را جلب کند، که از یکسو خاطر ایران باستان را گرامی می‌داشتند و از سوی دیگر کشور را در زیر حکومت و دربار مفلوک ناصری رو به نابودی می‌دیدند.

اما بهائیان در تنگنای شگفت و بیسابقه‌ای گرفتار بودند. هرچند از حکومت و قانونمداری پشتیبانی می‌کردند، سرکوبشان در تمامی نیم‌سده عصر ناصری در دستور کار دربار بود. از یک سو به هدف زنده کردن راستی و درستی ایران‌شهری و بازیافت سرافرازی انسانی از «تقیه» ابا داشتند و از سوی دیگر، ملایان در شهر و روستا پیگیرانه در پی یافتن «بابی» بودند، تا جان‌ش را بگیرند و مالش را «حلال» کنند.

برای آنکه تصویری از «بابی‌کشی» روزمرهٔ بیا بیم، به گزارشی در «خاطرات حاج سیاح» توجه کنیم:

«...»
«...»: «!...»:
... .
«...»:
«...»:
«!...»:
(3)«...»

تکرار چنین صحنه‌ای در شهر و روستای ایران، نشانگر بن‌بست اقلیت بهائی در دوران ناصری است. گروه اجتماعی پرشماری که از یکسو از دولتمردان دربار مفلوک ناصری پشتیبانی می‌کرد و از سوی دیگر

بخاطر دفاع از ایرانیت، پیوسته کسانی را از هم^۱ اقشار جامعه بخود جلب می‌نمود. اما به سبب محرومیت از کوچکترین ایمنی اجتماعی، به زندگی در خوف و خفا محکوم بود.

بهایان نه تنها جامع^۲ مذهبی منفعلی نبودند، بلکه از هر امکانی برای جلب نخبگان جامعه استفاده می‌کردند. طبعاً رایج‌ترین شیوه، نگارش و ارسال جزوه‌های بی‌نام و نشان به باسوادان جامعه بود، که در آن خیانت‌ها و جنایت‌های ملایان را برمی‌شمردند، «علما» را «جُهلا» خوانده و به خودآگاهی ملی دامن می‌زدند.

پس از یکی دو تظاهر علنی که موجب قتل تظاهرکنندگان شد، (4) بهاء‌الله از زندان (عکا) با پیک نامه‌ای به ناصرالدین‌شاه فرستاد که در آن بعنوان پیشوای بهائیان نوشت، آنچه بوده گذشته، اینک «حزب بابی» گروهی از «رعایای شهریاری» را تشکیل می‌دهند و «
.....
.....
.....»

این نخستین بار بود که سخن از پیمانی مدنی می‌رفت که می‌بایست بر حقوق و وظایف متقابل میان حکومت و شهروندان استوار باشد. روشن است که دربار ناصری از درک این معنی ناتوان بود، چنانکه پیک را که جوانی 18 ساله بود زیر شکنجه کشتند و شاه نامه را به آخوند ملاعلی کنی داد، تا جواب دهد و او گویا گفته بود که جواب نامه همانست که با فرستاده‌اش کردید! ملاعلی کنی، آخوندی است که ناصرالدین‌شاه پای پیاده از قصر به پابوس او می‌رفت و در نامه‌ای به شاه «کلم^۳ قبیح^۴ آزادی» را وارد «ادبیات سیاسی» ایران نمود.

اما در سوی مقابل، «آزادی» کانون اصلی فلسف^۵ سیاسی بهائی را تشکیل می‌دهد. امروزه پس از گذشت چهار دهه عمر حکومت اسلامی بر ایران، اغلب اندیشمندان تکیه بر «عدالت‌طلبی» را وجه مشترک جریان‌ات اجتماعی و سیاسی ایران (از چپ و اسلامی تا ملی و مدرن) و در عین حال نقط^۶ ضعف و عامل شکست مبارزات ایرانیان تشخیص داده‌اند. پیش‌شرط «عدالت‌خواهی» وجود تفاوت در میان گروه‌های اجتماعی است، درحالی‌که «آزادی» بر برابری و نزدیکی تکیه دارد و بدین وسیله بخودی خود راه پیشرفت را می‌گشاید:

«.....
.....» (بهاء‌الله)

(6) «. □□□□ □□ □□□□ □□□□ □□□□ □□ (□□□□□□)»

اما آنان، به سبب واهم^۱ شاه، تنها تا رد^۲ دوم دولتمردان امکان پیشروی داشتند. شاهد آنکه با پادشاهی مظفرالدین‌شاه به یکباره در بالاترین رده، از معی^۳‌الممالک و صنیع^۴‌السلطنه تا موق^۵‌الدوله (حاکم بوشهر) و موید^۶‌الدوله (حاکم کاشان) بسیاری بعنوان بهائی شناخته شدند و همین باعث تهاجم همه‌جانب^۷ ملایانی شد، که پیش از این دعاگوی ناصرالدین‌شاه بودند. آنان حس می‌کردند اوضاع دگرگون شده و بدین سبب برای حفظ نفوذ خود بر دربار حاضر بودند، به هر کاری دست بزنند و این زمینه‌ای بود که باعث شد ازلیان بتوانند «دو سید» را فریب دهند.

با این وصف روشن است که بهائیان بعنوان «مفسدان عقیدتی» به هیچ وجه نمی‌توانستند در انقلاب مشروطه نقشی بازی کنند. هرچند که آنان نیز مانند ازلیان امیدوار بودند با انتخاب به «مجلس ملت» در نوسازی کشور همکاری کنند. عبدالبها به بهائیان نوشت:

«...بهائی‌ها را در میان مردم بسیار دشمنان و کینه‌دوستان است. بعضی از آنها را دوست دارند و بعضی را دشمنان دارند. اما در میان شما بهائیان، این دشمنی و کینه‌دوستی را از میان بردارید و با یکدیگر دوست شوید. (7)»

«فساد عقیده» دستاویزی بود، که وابستگان به هر دو جناح «بابی» را از شرکت در مجلس باز می‌داشت. هرچند که بهائیان چندان کوششی هم از خود نشان ندادند؛ بدین دلیل که انقلاب مشروطه «انقلاب» آنان نبود! بهائیان خواستار پیوند «شوکت شهریاری» با دموکراسی پارلمانی، بنا به نمونه انگلیس، بودند (8)، درحالیکه انقلاب مشروطه از آنجا که مجلس را در زیر نظارت ملایان قرار می‌داد، بر قدرت ملایان می‌افزود. بدین سبب بهائیان وقتی دیدند که ملایان در تهاجم تبلیغی بر مشروطه‌خواهان، در و دیوار پایتخت را پر از اعلامیه‌هایی کردند که مشروطه را «توطئه^۹ بهائی» قلمداد می‌نمود و این تهمت، کشتار مشروطه‌خواهان را زمینه‌سازی می‌کرد، برای حفظ جان آنان، خود را بکلی عقب کشیدند.

نیازی به تأکید نیست که دوران رضاشاه دوران مطلوب بهائیان بود. از یکسو حملات ملایان فروکشید و از سوی دیگر اصلاحات رضاشاهی از گسترش شبکه مدارس نوین تا «کشف حجاب زنان»، تحقق آرزوی دیرین^{۱۰} آنان بود. فراتر از آن، بهائیان آن نیروی اجتماعی را تشکیل می‌دادند، که اصولاً با تکیه بر آن اصلاحات رضاشاهی ممکن گردید.

کسانی که اوضاع ایران پیش از به قدرت رسیدن سردار سپه را با

دو دهه بعد مقایسه می‌کنند و از سرعت نوسازی رضاشاهی شگفت‌زده می‌شوند، نیروی اجتماعی یاد شده را در نظر نمی‌گیرند. صرف‌نظر از «کشف‌حجاب» که بدون استقبال زنان غیرمسلمان امکان موفقیت نداشت، بخش مهم نخستین آموزگاران مدارس را بهائیان تشکیل می‌دادند، بدین دلیل ساده که (صرف‌نظر از قشر ملایان) تنها «توده» باسواد کشور بودند.

کوتاه آنکه، در دوران محمدرضاشاه نیز بهائیان در همه جای دستگاه اداری کشور بجز در میان نهادهای امنیتی شاغل بودند و بر خلاف پیروان دیگر اقلیتهای مذهبی که بیشتر در بخش خصوصی فعالیت داشتند، تنها گروه بزرگ اجتماعی را تشکیل می‌دادند، که با صداقت کامل در نهادهای دولتی خدمت می‌کردند. فزونی شمار بهائیان در نهادهای دولتی برای ملایان بسیار نگران‌کننده بود. در این میان، محمدرضاشاه تصور می‌کرد، با در برابر هم قرار دادن این دو نیرو در باریک «بیم و امید»، سیاست ماهرانه‌ای را دنبال می‌کند.

بسیاری بر بهائیان خرده گرفته‌اند که پیش از انقلاب اسلامی، از دخالت در سیاست برکنار بودند. پس از نگاهی به فلسفه سیاسی بهائیت، باید پرسید، آیا «فعالیت سیاسی» احزاب و جریان‌های گوناگون جز در جهت تضعیف حکومت سیر می‌کرد؟ و چگونه می‌توان از گروهی خواهان اقتدار حاکمیت خواست که در جهت مخالف هدف خود فعالیت کند؟

اینک پس از نگاهی کوتاه به فلسفه سیاسی و نقش دو جناح بایی (ازلی و بهائی) در دوران معاصر، می‌توان جمع بست، که بدون اندیشه و کنش این جریان، اندیشه تجدید و راهیافت نوسازی هیچ‌گونه امکان بروز نداشت و چه بسا که ایران همچنان در اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر قاجار بسر می‌برد.

(1) علی‌میرفطروس، دیدگاه‌ها، عصرجدید، ص 83

(2) یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج 1-2، ص 112

(3) خاطرات حاج سیاح (یا دوران خوف و وحشت)، بکوشش حمید سیاح، ص 475

(4) « جمعی را امر فرمودند، که آشکارا در میان مردم تکلم نمایند. چنانچه بعضی از نفوس، بکمال قدرت و قوت و استقامت بذكر حق ناطق گشتند.» (امر و خلق، ج 3، ص 477)

(5) = (2) 322ص

(6) همانجا، 316ص

(7) محمدرضا فشاھی، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال،
جاویدان، 157

(8) «حال آنچه در لندره امّت انگریز به آن متمسّک خوب بنظر
میاید چه که به نور سلطنت و مشورت امّت هر دو مزیّن
است.» بهاءالله، مجموعه الواح، 53ص

برنامهریزی برای تشدید سرکوب بهائیان در ایران



سندی محرمانه

برنامهریزی برای تشدید سرکوب بهائیان و دیگر
اقلیتهای دینی در ایران

بیانیه‌ی مشترک فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران



جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران نسخه‌ای از جمع بندی جلسه‌ی «خیلی محرمانه» در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۹۹ شهر ساری مرکز استان مازندران را دریافت کرده است که در آن کمیسیون بلندپایه‌ی دولتی تصمیم‌هایی برای افزایش قابل توجه سرکوب اقلیت‌های دینی ناپذیرفته در قانون اساسی جمهوری اسلامی ، به ویژه پیروان آیین بهائی ، گرفته است.

مصادره‌ی زمین‌های ۲۷ خانوادگی بهائی کشاورز روستای ایول که در محدوده‌ی اداری شهر ساری قرار دارد ، در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۹۹ شاید یکی از نتایج فوری این جلسه باشد.

بر اساس این سند ، جلسه‌ی «کمیسیون اقوام ، فرق و مذاهب» در ساری با شرکت نمایندگان ۱۹ سازمان امنیتی و اطلاعاتی دولتی در مورد «بررسی آخرین وضعیت دراویش و فرقه ضاله بهائیت» برگزار شد.

این جلسه در مورد «کنترل دقیق تحرکات فرقه ضاله بهائیت و دراویش» و «برنامه ریزی در حوزه‌ی دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی»

تصمیم‌هایی گرفت.

علاوه بر این، شرکت کنندگان تصمیم گرفتند کلیه فعالیت‌های پیروان آیین بهائی را به دقت کنترل کنند و به مسئولان آموزش و پرورش برای شناسایی و نظارت بر دانش آموزان بهائی و «جذب آنان به دین اسلام» رهنمود بدهند.

عبدالکریم لاهیجی، رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران و رئیس افتخاری فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر، گفت:

«این اقدام‌ها نشان دهنده افزایش آزار دولت ایران علیه پیروان آیین بهائی است. دولتمردان در مغایرت با تعهدهای بین‌المللی حقوقی کشور، این پیروان را مرتد می‌دانند، دین آنها را ممنوع می‌کنند و عمل به آیین بهائی را اقدام ضاله می‌دانند.»

جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (LDDHI) و فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر (FIDH) جامعه‌ی بین‌المللی را فرا می‌خوانند تا در دیدارهای دو جانبه و چند جانبه با دولتمردان ایران از آنها رعایت حق آزادی دین یا عقیده را بر اساس تعهدهای حقوقی ایران در ماده‌ی ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران عضو متعاهد آن است، بخواهند.

پس‌زمینه

آیین بهائی در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته نشده است. بیش از ۲۰۰ تن از پیروان آن پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ اعدام شده و بعضی دیگر از پیروان آن به قتل رسیده‌اند. پیروان آیین بهائی به خاطر اعتقاد خود مورد آزار قرار می‌گیرند، بازداشت می‌شوند، پیوسته در معرض آزار قضایی و پیگرد غیرعادلانه قرار دارند و گاهی قربانی قتل‌های فرا قضایی می‌شوند. [۱] پیروان آیین بهائی از آموزش عالی محروم هستند و در مدارس مورد آزار قرار می‌گیرند. استخدام آنها در بخش دولتی ممنوع است و کسب و کار خصوصی آنها در معرض انواع فشارهای غیرعادلانه‌ی حقوقی قرار دارد و در نتیجه اقدام‌های ظالمانه‌ی اداری تعطیل می‌شود. علاوه بر این، دولتمردان فشار شدیدی بر شرکت‌های خصوصی که پیروان آیین بهائی را استخدام کنند وارد می‌آورند.

